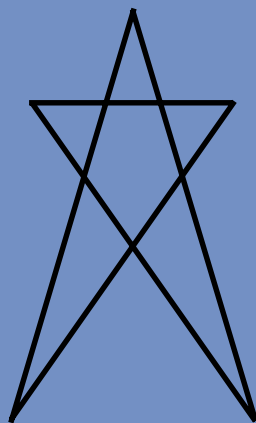


# صحیفہ عدلیہ



از آثار نقطہ اولی

این نسخه از صحیفه عدلیه

از انتشارات مصوب جامعه

بهائی نمی باشد.

## صحیفه عدلیّه

این صحیفه یا رساله احتمالاً در روزهای آخر اقامت حضرت باب در شیراز از قلم آن حضرت نازل گشته است. این نکته در چند موضع از رساله مبارکه بتلویح و تصریح بیان شده است. از جمله در یک موضع در اوائل رساله (باب اول) می فرمایند: «بعد از رجوع از حج که اتمام حجّت باظهار علم بر کلّ عالم بکتب محکمه و صحائف متقنه شده بوده کتب کثیری من کلّ شطر از اهل علم و بیان در بحبوحه بحر حزن و انفراد نازل». از این بیان مبارک روشن می شود که نزول صحیفه عدلیّه پس از مراجعت از سفر حجاز و ایام سکونت بانفراد در بیت مبارک در شیراز بامر حکومت بوده است. چند سطر پس از این بیان مبارک اشاره به «طلوع شمس مباحله ... بر حرف سین و باء ...» در سال ۱۲۶۲ هجری قمری فرموده اند که تاریخ تقریبی نزول رساله مبارکه را بدست می دهد. در آخر باب نخست نیز اشاره به «بحر حزن» خویش در اوقات نزول رساله عدلیّه فرموده اند که راجع است به ایام انفراد و حبس تحت نظر هیکل مبارک در شیراز. اما بیان مبارک در باب چهارم که می فرمایند: «و می بینم بعلم یقین در این ارض وحدت که نشسته ام کلّ آلاء جنّت و مقامات آن را» اشاره صریحتری است به تاریخ تقریبی نزول رساله عدلیّه که همان باصطلاح انفراد و حبس تحت نظر آن حضرت در شیراز باشد. اینکه برخی تصور کرده اند رساله عدلیّه و رساله فروع عدلیّه دو بخش از یک کتاب واحدند ظاهراً مبنائی ندارد. زیرا حضرت ولیّ امرالله ضمن تعیین نام معروفترین آثار حضرت باب رساله عدلیّه را در مقام چهاردهم و رساله فروع عدلیّه را در مقام بیست و

یکم بتصریح از یکدیگر مستقل دانسته‌اند. (۱) رساله عدلیه بفارسی و رساله فروع عدلیه بشرحی که خواهد آمد بعربی نازل گشته‌است. صحیفه عدلیه شامل پنج باب و در پاسخ سائل از اصول دین نازل گشته‌است. باب نخست با یک خطبه توحیدیه آغاز می‌گردد. به اهمیت و محتوای این خطبه در ابواب بعدی رساله چندبار اشاره شده‌است. در این خطبه توحیدیه با فصاحت و بداعت مخصوصی به وحدانیت و فردانیت الهیه اشاره گردیده و امکان معرفت کنه ذات الهی محال شمرده شده‌است. سپس اشارت است به خلق مشیت از بحبوحه عدم صرف. مشیت مظهر امر الهی است و از طریق اوست که افراد انسانی بعرفان حضرت الوحیت فائز می‌شوند. خطبه مبارکه پس از تجلیل از رسول اکرم در مقام مشیت اولیه و درود بر همه رسل الهی پایان می‌گیرد. در باب نخست تصریح می‌فرمایند که این اثر از نخستین آثار مبارک بزبان فارسی است. در این باب بر مقام عبودیت خویش تأکید می‌فرمایند و با اشاره می‌فرمایند که هیکل مبارک هنوز در پس ظلمات ایام بطون پنهان‌اند و بزودی از پس حجاب دیجور جهان را نورانی خواهند فرمود و طاووس عماء و ورقاء الهی تغنی خواهد نمود. در این باب همچنین اشارت است به آثار مبارکه‌ای که قبلاً از قلم آن حضرت نازل شده‌است چون قیوم الاسماء (کتاب الاول) تفسیر بقره و کتاب اعمال سنه.

باب دوم در بیان قسطاس است و اینکه بر اساس این قسطاس احدی بیش از وسع و طاقت مکلف بامری نیست. در این باب به تکامل دین اشاره نموده و می‌فرمایند که این تکامل الی ما لانهایه است. ولکن برای آنکه بهانه بدست دشمنان و متعصبان نیفتد شریعت اسلام را خلق آخر فرموده‌اند و می‌فرمایند که این شریعت نسخ نخواهد شد. حتی در مقام مماشات با خلق مخالفت با گفتار ابواب اربعه و از جمله حسین بن روح را سبب ابطال اعمال مؤمن باسلام دانسته‌اند. این قرائن می‌رساند که در آن ایام شدت خصومت و تعصب مردم زمان در چه حد بوده‌است. بهر حال در وراء همه این حکمت‌ها و مماشات‌ها به

بسیاری از حقائق عالیّه اشاره فرموده‌اند و خطاب به اهل حقیقت می‌فرمایند که در بحبوحه اختلافات دینی خداوند عبّدی را از فارسیان برانگیخته و لسان او را به آیات مفتوح فرموده‌است. تصریح می‌فرمایند که آیات نازلّه از قلم مبارک «بفطرت محض من فضل الله از خزاین غیب جاری شده‌است». هدف اصلی ظهور مبارک را رفع اختلاف و ایجاد وحدت فرموده‌اند. قوله الاعلی: «تا آنکه سبیل اختلافات را بنقطه وحدت برساند». اگرچه باعتباری ظاهراً بمنظور رعایت اصول حکمت آیات خود را در برابر متن قرآن شریف و کلام ائمه اطهار «معدوم صرف» فرموده‌اند ولیکن از دیگر بیانات مبارکه در این باب مستفاد می‌شود که آیات امر بدیع را در عرض آیات قرآن شریف قرار داده‌اند و می‌فرمایند عجب نیست که مخالفان آیات مرا انکار می‌نمایند. زیرا تا ده سال احدی اذعان بحقّانیت قرآن ننمود و آن را اساطیر و قصص اولین خواندند. خود را تنها وجود حامل آیات الهی فرموده‌اند و تصریح می‌نمایند که احدی صاحب آیات نازلّه از فطرت الهیه نیست. قوله الاعلی: «بحقّ خداوندی که عالم است به کلّشیء یک آیه از احدی ندیده‌ام و از جسدی که جحد کلّ آیات را نموده یک حدیث خواستم و نتوانست بیاورد و ممتنع و محال است. و اگر کسی هم کلماتی ترکیب نماید کلمات مسروقه است. نه آنکه از فطره الله توانسته تکلم نماید و آنچه آورده از صور سجّین است. کسی می‌تواند مقابله با این امر نماید که مثل صاحب این کتاب قدرتی در او باشد که در جمیع عمر خود اگر بخواهد غیر از آیات الله تکلم ننماید در هر امری بتواند و عجزی در او نباشد». ضمن بیان اهمّیت صحیفه سجّادیه که از قلم امام معصوم نازل شده به آثار مبارکه خود اشاره نموده می‌فرمایند که آثار حضرتشان نیز از عالمی وراء عالم حدود نازل گشته‌است. قوله الاعلی: «... در حقّ صحیفه سجّادیه کلّ علماء مزبور اهل بیت گفته‌اند و مشابه بصحف سماویه نوشته‌اند. چگونه در حقّ صحیفه سجّادیه اثبات ولایت حقّ را کلّ می‌نمایند و در این صحائف معدوده که امر از عالم حدّ بلانهایه و ماوراء آن رسیده توقّف

می نمایند». در مقام بداعت آثار خود می فرمایند: «... هرکه تتبع در صحفهای صاحب این کتاب نموده می داند که معانی و الفاظی از ملاء غیوب بعالم ظهور آورده که در هیچ یک از ادعیه ماثوره نیست». پس از این بیان مبارک مجدداً حکمت فرموده و کلام خویش را معادل کلام اهل عصمت ندانسته اند. علت این امر روشن است. حقایق مربوط به مقامات عالیّه خویش را صرفاً جهت حکما و اهل حقیقت بیان فرموده اند و متعصبان و عالمان معروف بعلم از آن حقایق محروم گشته اند. در باب سرعت نزول آثار مبارکه تصریح می فرمایند که «در عرض دوازده ساعت یک صحیفه محکمه بلا تأمل از قلم مبارک جاری می گردد. بعد می فرمایند «کدام حجت از این عظیم تر است». در خصوص مقایسه آثار علماء اسلام با آیات ظهور بدیع می فرمایند خطب آنان در برابر خطب حضرتشان چون «به به صبیان» است.

در خصوص آن دسته از آثار مبارکه حضرتشان که بزعم گروهی خلاف برخی از قواعد قوم نازل گشته است می فرمایند: «هر کاذبی بگوید در بعضی مواقع از آیات خلاف قواعد قوم است افتراست. بل کلّ آیات بنهج قاعده الهیه که مثل آیات قرآن است جاری گشته و غیر این کذب شیاطین و عدم علم کاتبین است. و اگر جمیع علماء بخواهند که در کتاب عدل و صحیفه حرمین یک حرف لحن و دو حرف بدون ربط پیدا نمایند بر قواعد کتاب الله و قوم هرآینه قادر نخواهند بود. بل یک آیه که مثل قواعد قوم باشد ادعا را ثابت می کند». در پاسخ اعتراض مخالفان امر بدیع که گفته اند آثار مبارکه خلاف قواعد قوم نازل گشته است به نکته دقیق دیگری نیز اشاره فرموده اند. قوله الاعلی: «... اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی بخلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ آیات و علوم نکرده بل بنورالله صدر آن منشرح بعلم الهیه شده و حکم تبدیل را بشأن بدیع و خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع نمایند». سپس می فرمایند که در کتب الهیه از قبل نیز موارد نازله خلاف قواعد قوم بسیار است.

در این باب به اختلافات موجود در میان جماعت اثناعشری و اصولاً علمای اخباری و اصولی و دو جماعت صوفی و شیخی و دیگر گروهها چون گروه صدرانی (خواخواهان ملاًصدرا) اشاره نموده‌اند و می‌فرمایند چون اختلافات به اوج خود رسیده حقّ جلّ جلاله عبیدی را «از بحبوحه اعجاب و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت حقّه که اعظم کلّ خیرات است به او عطاء فرموده است». پس از این بیان مبارک می‌فرمایند در هر دور مظهر مبعوث الهی صاحب شوون و معارفی است که اهل زمان بدان افتخار می‌نمایند. می‌فرمایند: «در این زمان شرف علماء بعلم نکات قرآن و احادیث و شرف عرفاء بدقایق بواطن ملاء اعلی بوده و هست و لاجل این فرض است که عبد منتخب از مابین قوم باعظم این آیات که علم باطن باطن و فصاحت ظاهر باطن باشد مبعوث گردد». سپس می‌فرمایند که حضرتشان بعنوان مبعوث در این عصر صاحب هردو کمال انداند. در خاتمه باب دوم آیات و معارف لدّتی حضرتشان را ناشی از شرب هفت جرعه از خون مطهّر حضرت امام حسین فرموده‌اند. قوله الاعلی: «و بدانکه این ظهور آیات و مناجات و علوم لدّتی از نومی است که مشاهده نموده بآنکه دیده رأس مطهّر جناب سیّد الشهداء علیه السّلام را مقطوع از جسد مطهّر با رؤوس ذوی القربی و هفت جرعه دم از کمال حبّ از دم آن جناب شهید نوشیده و از برکت دم آن حضرت است که صدر آن بمثل این آیات متقنه و مناجات محکمه منشرح گشته». این نوم همانطور که حضرت ولیّ امرالله تصریح فرموده‌اند (۲) چون تشبیهات مربوط به نزول وحی در ادیان گذشته قابل تأمل و تأویل است. تقابل حضرت موسی در صحرای سیناء با آتش فروزان در شجره طور، هفت رؤیای حضرت زردشت، نزول کبوتر بر وجود مبارک حضرت مسیح، ظهور جبرئیل در غار حرا و نزول آیات بر قلب مقدّس رسول الله از جمله همین تشبیهات است. بهر حال مراد از حضرت امام حسین حقیقت الهی آن حضرت است که با منبع لایزال متّصل است. باعتباری دیگر مراد از حضرت حسین حضرت حسین موعود من یظهره الله

معهود است که حضرت باب مبشر و مستظل در ظلّ مقام عظیم آن حضرت است.

باب سوم صحیفه عدلیّه در بیان معرفت الهی و معرفت اولیاء ربّانی است. بفرموده مبارک اصل دین معرفت الهی است. «و کمال معرفت توحید است و کمال توحید نفی صفات و اسماء است از ذات مقدّس» حقّ. در این باب به عقاید هواخواهان وحدت وجود اشاره کرده و آنان را مشرک تلقی می فرمایند. نه تنها دلایل پیروان مکتب وحدت وجود را مردود دانسته اند دلایل فلسفی حکماء را نیز در اثبات وجود صانع مردود شمرده و دلیل حقیقی بر وجود و نیز توحید او را خود وجود حقّ فرموده اند (آفتاب آمد دلیل آفتاب). بفرموده مبارک آنچه مؤلف حقّ الیقین (۳) در باب صفات ثبوتیه و سلبیّه گفته واهی است و صفات الهی عین ذات اوست. آنچه اوصاف در کتب الهی مذکور گشته راجع است به مشیت اولیه که همان مظهر الهی در هر دور است. بفرموده مبارک «لم یزل حقّ حقّ است و معروف شیئی نیست و لایزال خلق خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست ... خلق فرموده مشیت را لامن شیئی بعلیت خود مشیت بلاکیف ولایبان. و بعد از آن خلق فرمود کلّ اشیاء را بعلیت او و ممکن نیست خلق شیئی که حرف شینیت بر او وارد شود الاّ بهفت مرتبه از امکان که اقلّ آن در حقّ ممکن ممکن نیست. و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب است».

در بیان اصول معرفت نخست به معرفت الله اشاره می فرمایند. تصریح می فرمایند که غالب مدّعیان عقیدت بتوحید در حقیقت مشرکند. می فرمایند که عبادت احدی لایق ساحت عزّ الهی نیست. بل عبادت غایت عطیّه الهی به عبد است. می فرمایند: «هرگاه کسی بطمع رضوان یا خوف از نیران عبادت کند او را یا بخواند او را هرآینه محجوب از عبادت خداوندی شده و لایق ذات او نیست ...». بهرحال عبادت حقّ واجب است و احدی لایق معبودیت نیست جز ذات حقّ. بعد می فرمایند اینکه برخی گفته اند جناب شیخ احسانی و جناب سید



رشتی در مقام عبادت توجّه به حضرت علی سلام الله علیه می کرده اند  
 افتراست و آن دو بزرگوار در مقام توحید جز به ذات حقّ عبادت  
 نکرده اند. پس از مرتبه معرفت الله مرتبه معرفت مشیّت یا معرفت  
 معانی است. مقام مشیّت مظهر و مرکز معانی لانهایه است. خداوند در  
 هر عالمی بجهت مشیّت اسمی مخصوص و معانی خاصّه مقرر  
 فرموده است. مقام مشیّت بیک اعتبار مقام رسول اکرم است. مشیّت  
 «اول مخلوق و اشرف مجعول» حقّ است. مقام مشیّت حائز «خصال  
 سبعة» یا مقامات هفتگانه است. بیک لحاظ مقام مشیّت «مقام نقطه  
 بدیّه» است. در این مقام «بدء و ختم از برای او مذکور نیست». اشاره  
 لطیفه ایست بر ردّ موضوع خاتمیت مورد اعتقاد مسلمین. در این رتبه  
 احدی جز حقّ عارف بمقام حقیقی مشیّت نیست. مقام دوم «مقام نقطه  
 امکانیه» است. در این مقام مشیّت همان آدم بدیع اول است. مشیّت  
 بصورت و مثال الهی خلق شده و جمیع اسماء و صفات الهی راجع  
 باوست. در این مقام نیز عرفان احدی حتّی معصومین لایق بساط او  
 نیست. مقام سوم «مقام نقطه فصلیه» است. در این مقام مشیّت باب  
 فیض الهی است و معصومین قادر بعرفان مقام اویند. مقام چهارم  
 «مقام نقطه وصلیه» است. در این مقام مشیّت «قطب عالم فؤاد و سرّ  
 عالم ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر کلّ». پنجم  
 «مقام نقطه حقیه» است. این مقام مقام ربوبیت مشیّت یا مظهر الهی  
 است. مقامی است که از وصل مطلق به حضرت الوهیت حاصل  
 می شود. مقام ششم «مقام نقطه اصلیه» است. در این مقام سخن از  
 ازلیت مقام مشیّت است که ناشی از ازلیت حضرت الوهیت است. در  
 این مقام آدم یا انسان کامل عارف به مقام مشیّت است. در این مقام  
 مؤمنین حقیقی نیز از عرفان مشیّت بهره دارند. هفتم «مقام نقطه  
 کونیه» است. این مقام مقام بشریت حضرت مشیّت است. در این مقام  
 است که سخن از بعث و وحی و کتاب الهی و امر و نهی می شود. در  
 این مقام مشیّت بر حسب ظاهر چون دیگر افراد انسانی است ولکن  
 بوحی حقّ ممتاز.

پس از بیان مقامات هفتگانه و توضیح مرتبه دوم که مرتبه معرفت معانی است حضرت باب بتوضیح مرتبه سوم که معرفت ابواب است می پردازند. حضرت علی علیه بهاء الله باب الهی است و بر مقام حقیقی آن حضرت تنها رسول اکرم واقف است. اشاره لطیفه ایست به مقام بابیت حضرتشان که بابیت الهیه است و نه بابیت محمد بن الحسن موعود مورد اعتقاد شیعیان اثناعشری. مرتبه چهارم مرتبه معرفت امامت است. بفرموده مبارک ائمه معصومین در هر شان قائم مقام رسول اکرم اند. ولکن با استناد به احادیث اسلامی می فرمایند که مقام حضرت موعود برتر از دیگر ائمه معصومین است. مراتب پنجم، ششم و هفتم بترتیب راجع است به «ارکان»، «نقباء» و «نجباء». ضمن توضیح معرفت ارکان می فرمایند که عیسی، خضر، الیاس و ادریس اخذ فیض از امام زمان (حضرت موعود) می کنند و اشاره لطیفه ایست به مقام مظهریت حضرتشان. زیرا حضرت مسیح مظهر مستقل الهی اند و در این بیان مبارک در ظل مقام حضرت موعودند.

در باب سوم ضمن اشاره به مراتب هفتگانه و مفروضیت معرفت الهی، معرفت مشیت، معرفت باب الهی، معرفت ارکان و نقباء و نجباء می فرمایند که: «بر کلّ فرض است که با کلّ مردم بر سبیل حبّ حرکت نمایند» مباد که از معرفت یکی از این مراتب محروم شوند. زیرا صاحبان این مراتب و مقامات در میان خلق اند و جز نجباء خلق احدی آنان را نمی شناسد. اشاره لطیفه ایست به مجهولیت مقام حضرتشان و دعوت ضمنی خلق بمحبت با اهل حق.

باب چهارم صحیفه عدلیه در توضیح معاد است. در این باب اگرچه مراعات نهایت حکمت فرموده و بر حسب ظاهر برخی از معتقدات شیعیان اثناعشری را در خصوص معاد و معراج تأیید فرموده اند و حتی جناب شیخ احسانی را قائل بعود اجساد دانسته اند ولکن بتلویح بتخریب پایه آن معتقدات پرداخته اند و مفاهیم تازه ای در باب معاد و جنت و نار ارائه فرموده اند. در موضعی می فرمایند: «اصل جنت و آلاء آن از نور حضرت سیدالشهداء مخلوق شده و کسی که

عارف بحق آن حضرت باشد خود را در جنت می بیند و بآلاء آن متنعم است. اگرچه در این عالم باشد. و توهم نمائی که این اشاره امر باطنی و موهوم است. لاوالله بل در حقیقت هرگاه کشف غطاء از دیده تو شود مشاهده می نمائی مقامات جنت را بمثل آنکه مخلوقات این عالم را مشاهده می کنی». در چند موضع مؤمنین را اهل جنت و معارضین ظهور جدید را اهل نار فرموده اند. اشاره لطیفه ای است به معنای حقیقی رضوان و نیران که در سالهای بعد در آثار مبارکه و از جمله بیان فارسی بتفصیل توضیح فرموده اند. در خاتمه باب چهارم به سائل می فرمایند اشارات مذکوره در چهار باب کتاب را که مربوط به اصول دین است چون اوراق شجره طوبی محفوظ دارد. در این باب همچنین به نکات دیگری نیز اشاره فرموده اند که گویا پاسخی است به پرسش های مخاطب رساله مبارکه. در خصوص حسن سلوک با نساء مؤمنه می فرمایند: «و سلوک کن با نساء خود باحسن سبیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنت و میازار ایشان را بطرف عینی که بقدر همین طرف، محبوب از حکم الله خواهی بود». در موضع دیگر در خصوص سلوک با کل خلق می فرمایند: «چه عظیم است سلوک بنده خالص در این عالم با کل خلق. که هر نفسی بر هر شیئی مستحق بیک نوع عطاء است. و مثال مؤمن مقام رحمانیت است که بر عرش عطاء بکل سوا باشد».

باب پنجم از صحیفه عدلیه حاوی دعاء اخلاص است. در باب چهارم فرموده اند که این دعای مندرج در باب پنجم «جامع جمیع مراتب اعتقاد است». همانطور که فرموده اند دعای اخلاص که بداعت و جذابیّت خاص دارد حاوی نکات دقیقه ای در باب اصول اعتقادات روحانی و عرفانی ظهور جدید است که ظاهراً بر اساس رعایت حکمت با عقاید شیعی آمیخته شده است. در پایان دعاء می فرمایند: «و اشهد انّ علیاً کان عبد بقیة الله فی کلّ لوح حفیظ». که مراد از بقیة الله بحقیقت حضرت من یظهره الله موعود نفس جمال اقدس ابهی است. (۴)

## باب الاول فی ذکرالله عزوجل

بسم الله الرحمن الرحيم حمد و سپاس و صف جمال ذاتی است، که لم یزل بوده یکنانه فرد بدون وجود شیئی با او و لایزال بکینونیت خود بشأن علوی که بوده هست بدون تغییر و تحویل. ممکن نیست وصف ذات مقدس او لاجل عدم وجود شیئی با او و تکلیف نکرده باحدی معرفت کنه ذاتیت خود را لاجل تقطیع و تفریق با کل موجودات و نشناخته است او را احدی بعلت عدم وجود احد نزد او و عبادت نکرده است او را احدی بشأنی که لایق باشد ذات مقدس او را. هر شیئی که اراده محبت ذات او را کرده نزد حق و کل خلق مردود است لاجل آنکه طلب محال نموده و کافر است نفسی که ادعای معرفت کنه او را نموده لاجل آن که ممکن نیست شناختن او از برای خلق. هرکس اراده توحید کنه ذات او را نماید فی الحین مشرک شده لاجل آنکه غیر از ذات او توحید نکرده ذات او را و غیر از او نشناخته است احدی او را و او است مستحق حمد و مجد بشأء نفس خود خود را و منزّه است از عرفان ممکنات و بیان موجودات.

بحق تنزیه و تقدیس و نیست از برای ذات او دون ذات او و صفی و اسمی و هو الحق لاله الا هو ایاک نعبد و ایاک نستعین و ماسوای او مجعولند بنفس ابداع و انشاء و نیست ما بین او و ممکنات و صلی و نه فصلی. انشاء فرموده باحداث بحت از بحبوحه عدم صرف مشیت امکانیه را و نسبت داده است او را بنفس خود لاجل تشریف او بمثل کعبه که بیت خود خوانده و کل خلق را بوجود او موجود فرموده چه متعالی است قدرت او و تام است صنع او که کل اشیاء را از ما بین حرف لا که عدم صرف است لا من شئی بنفسه اختراع فرموده و آیه ملک خود حکم فرموده تا آنکه متلجلج شوند تبلجلج نفی بحت کل موجودات و متللا شوند بتلالؤ اثبات محض کل کائنات. پس از برای او است کل خلق بعد غناء ذات مقدس او و او است اله کل خلق و حال آنکه مألوهی نیست در رتبه او و عالم است بکل شیئی و حال آنکه معلومی نیست در ساحت عز او و قادر است بکل شیئی بذاته و حال آنکه احاطه نکرده علم او بمقدوری سوای ذات او لاجل آنکه با او مقدوری نیست که علم تعلق گیرد. کل اشیاء در اماکن وجودیه و کونیه در محضر ملک او موجود است و او است عالم بکلشئی قبل خلق اشیاء و بعد از انوجاد آنها و بذاته غنی است از ما سوای خود و همین غنا که دلیل وجود او است بی وجود شیئی بعینه دلیل است بعلم او بکل شیئی بی وجود معلومی. و من استغفار میکنم بسوی او و لائذ بوده ام بجناب او از وصف

کل موجودات و نعت کل ممکنات لاجل آنکه هر ذکری نقص است از برای ساحت قدس او و هر وصفی کذب است از برای ذاتیت عز او و سبیلی از برای احدی ممکن نیست غیر از عجز و اعتراف بتقصیر اگر چه در عین ذکر علو توحید و عظمت تفرید ذکر عجز بعید است ولی مفردی در مقام علم نیست مگر آنکه معتقد با الله اعتقاد نماید باینکه دوام ملک در ملک است و نعت ممکن ممکن است و وصف مفتقر عجز است و معروف نیست ذات ازل و از برای او مذکور نیست نه اسمی و نه وصفی مگر وصفی که ذات خود خود را نموده از برای ممکنات و او اجل و اعظم است از ذکر علو و عظمت و نیست معبودی که مستحق ستایش باشد جز او انه لا اله الا هو العلی العظیم و درود بی نهایت و سلام بی بدایت لایق بارگاه مجدی است که اسم مقدس او در ملاء اعلی و عالم عماء محمد است صلی الله علیه و اله که محل اشتقاق اسماء محموده حضرت رب العزه جل و علا است خداوندا چگونه ثناء گویم مظاهر قدرت حبیب تو را و حال آنکه بید قدرت خود بر الواح افنده موجودات مسطور فرموده ای لا احصی ثناء علیهم کما انت اثنت علیهم رب صل علیهم بکل نجاتک و آیاتک بدوام عزة ذاتک کما انت انک انت العزیز القوی احمدک اللهم و اصلی علیهم و اقول بحکمک فیما نزل فی کتابک و سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین. و بعد بیان میکنند عبد مفتقرالی الله و معتصم بحبل آل الله که بعد از رجوع از حج که اتمام حجت باظهار علم بر کل عالم بکتب محکمه و صحائف متقنه شده بوده کتب کثیری من کل شطر از اهل علم و بیان در بحبوحه بحر حزن و انفراد نازل و در اغلب آیات آنها اظهار عجز از قبل غیر اهل علم بعمل آیات عربیه نموده و از آنجائیکه امضاء قضا جاری باجابت آنها در بیان اصلی فارسی در دین مبین نشده بود حکم رجوع باول عالم بالکتاب الاول شده تا آنکه طلوع شمس مباهله از افق ظلمات دهماء بر حرف سین و باء فی السنة المقدسه ۱۲۶۲ باذن الله مستتر گشته و مقارن این ثناء عظمی و عطیه کبری بوده که نجم مشتری از کتاب اشرف اعیان و احب اهل اکوان از افق غیب طالع و بامطار عجز و آیات قسم و فقر از سحاب لایح لامع فله الحمد و المنه کما هو اهله و مستحقه از آنجائیکه اجابت یکنفس حیات بخش روح حیات خاشعین است باذن الله بلسان اهل بیان اعجمیین از سنخ انسان را باین آیات عجمیه حقیقت عربیت از بحر عجز و حزن خود علی ما یطفع منی لاجل الحقیقه حیات در کنه معارف اصل و فرع عطا

شده تا آنکه جمیع اهل عالم از عالم و مظطر بتلجج تلجج صبح ازل از شمس اول نور محمدی صلی الله علیه و اله بواسطه عبد او متلجج شده و در مقام اعتراف بقدرت صانع فردا حد با یقین گشته و در حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه بر لسان سر و جهر جاری نسازند تا آنکه از فیض ازلی و نفحات شمس ابدی در هیچ شأن محجوب نمانند الا یا ایها الملاء زکوا انفسکم اذا جلت الشمس بالضیاء و ادبرت اللیل بالقضاء و جاء الحکم من کل شطر من افق السماء و حدثت الارض باهلها فوق الماء الا قد نقر الناقر فی ارض الظهور و اضاء الدیجور فی ظلمات البطون و غن طاوس العماء عند افول السرطان و صاح الیدیک علی الورقاء من اغصان الطوبی هنالک فاز العاملون و خسر الظالمون و ان بمثل ذلك فلیعمل العاملون و ان فی ذلك الكتاب فلیتنافس المتنافسون

### باب الثانی فی بیان القساس بامر الله عز و جل

بدان ای سائل از نقطه اصل و فرع اینکه حضرت رب العزة تکلیف باحدی نفرموده مگر دون وسع و طاقت آن و اصل و فرع دین در هر عالم و زمان حول اراده خداوندی طواف میکرده و خلق هر شیئی را چنین بدان بمثل خلق نفس خود که از مقام نطفه ذکر آن بوده تا مقاماتی که الی مالانهایه لها از برای تو در علم خداوند بوده و بیقین مشاهده کن که مقام اول تو فرع مقام ثانی است بلکه مقصود بالذات از خلقت نطفه علقه است و هم چنین الی مالانهایه له بمقاماتی که حضرت رب العزة مقدر فرموده و دلیل بر این امر ظهور مقدوراتست که محال تجلیات قدرت است حال که ملاحظه نقطه حقیقت را در کل شیئی نمودی حکم دین را هم چنان یقین کن که یوم نطفه دین در ایام اول بدیع آدم علیه السلام بوده که اهل آن زمان حق واقع در مقام نطفه حقیقت واقع بوده اند و همین قسم نفس دین و اهل آن بقدرت الله ترقی نموده اند تا یوم ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که مقام دین و اهل آن بمقام فکسونا العظام لحمائم انشأناه خلقا آخر رسیده بوده فتبارک الله احسن الخالقین و از این جهت است نسخ شرایع و ملل لاجل آنکه تکلیفی که بیوم نطفه بوده هرگاه بیوم مضغه شود محض ظلم است و بعد از آنکه تکلیف بمقام خلق لحمیه تعلق گرفت بعلت اینکه تبدیلی از برای او مقدر نشده این شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد بل حلال محمد صلی الله علیه و آله

حلال الی یوم القیمه و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیمه و بعد از آنکه نطفه دین و اهل آن بمقام خلق انسانیت رسید خداوند عالم ایشان را تکلیف باو امر دین مبین فرموده و تا بلوغ مشعر توحید نرسیده حفظ دین و اهل آنرا بچهارده نفس مقدس فرموده و بعد از آنکه اهل دین باول سنه بلوغ رسیده غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلائق را حکم باتباع حجت خود فرموده تا اینکه بمجاهدات نفس ترقی بمقام علم و اجتهاد از برای ایشان حاصل شود و در عرض ده مائه اختلاف در میان فرقه محقه مقرر داشته تا آنکه کل از خوف خداوند و حکم دین بمجاهدات صدقه و اعمال حقه بمقام عمل مستغنی از اتباع دیگری شوند تا آنکه قابل یوم طلوع قمر لایح از طرف مشرق بنص کلام امیر المؤمنین علیه السلام شوند و در این ایام غیر مخلصین را بفتنه های نازله از حکم دین مبین دور فرموده تا آنکه اهل غیر مشعر توحید که مقصود بالذات ممکنات است از دایره فائزین خارج شوند.

تمثیل ربانی- اگر کسی عمل کرده باشد بدین حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منتهای مقام عمل و اقرار بولایت اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آورده باشد ولیکن اعراض از حکم حسین ابن روح رحمه الله علیه که یکی از وکلای ایام غیبت صغری بوده نموده باشد شکی نیست که عملهای آن کلاهباء منشورا است لاجل آنکه ثمره کل این اعمال طاعت خداوند است از اقرار باو و فایده نمی بخشد عمل احدی در هیچ زمانی مگر آنکه اطاعت اراده و حکم خداوندی را در آن زمان عمل نماید و بعد از آنکه عالم بر شحی از حکم حقیقت شدی بدانکه امر خداوند در هر شأن اظهر من الشمس است و احدی را بر خداوند عالم جل عزه التعالی حجتی نیست بعد از آنکه در ایام غیبت اختلاف بمنتهای رتبه رسید و قوایل بصفای مشعر توحید نزدیک گشته فرض است بر مقام رحمت خداوند عالم که از جانب حجت خود عبدی را با حجت وافیه منتخب و اظهار فرماید تا آنکه سبیل اختلافات را بنقطه وحدت برساند و همین قسم که اصل دین و اهل آن از عالم جسم ترقی نموده بهمین قسم آیات خداوندی هم از مقام حد بلانهایه ترقی نموده فرض است که حجت آن عبد از فوق عالم عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از آنجائیکه تصدیق این امر بر اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را بمقام جسد کلمات آورده

بشأنی که احدی قادر بمثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار نداده تا آنکه بر کل موجودات حجت مثل شمس در وسط السماء باشد. چه بسیار عجیب است صنع حضرت رب العزة و چه بسیار تام است قدرت او که در بحبوحه اختلاف دین عبدی را از اعجمین منتخب فرموده و لسان او را بآیاتی مفتوح فرموده بشأنی که احدی قبل از آن سبقت بمثل آن نگرفته و در هر چه بخواهد و هر وقت تکلم مینماید بلا تأمل و مسطور میگرداند بلا سکون قلم از شدت تشابه آن بآیات الله احدی فرق نمینماید و نیست حکم آن مثل آیات قرآن بل آیاتی است که حجیت دارد بر کل اهل ارض و مثال آن در صورت و معنی مثل صورتی که در مرآت پنجم حکایت نماید و کل آیاتی که خداوند از لسان من جاری فرموده معنی و لفظ آن در مقابل یکحرف از کتاب الله و کلمات اهل بیت عصمت معدوم صرف است و تا حال آنچه که در کتاب عدل مشاهده شده چهارده هزار آیه متقنه است که یک آیه آن در حجیت کفایت میکند اهل ارض را لاجل آنکه بفطرت محض من فضل الله از خزاین غیب جاری شده و عجب نیست مردم را لاجل آنکه بعد از نزول کتاب الله در بحبوحه اهل فصاحت و کلام ده سال احدی اذعان نکرده و بعضی اساطیر الاولین و بعضی بمثل الاعجمین و بعضی قمص الاولین میگفتند تا آخر الامر مشاهده عجز نموده اعتراف نمودند.

ای سائل صحیفه اعمال سنه چهارده باب است و کل آیات آن دوست و چهارده آیه میباشد بر کل علماء عرب و عجم عرض کن بحق خداوندی که حق است که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند بمثل یکباب آن نمیتوانند آورد چنانچه از یوم طلوع این امرالی الان بحق خداوندی که عالم است بکلشی یک آیه از احدی ندیده ام و از جسدی که جحد کل آیات را نموده یک حدیث خواستم و نتوانست بیاورد و ممتنع و محال است و اگر کسی هم کلماتی ترکیب نماید مسروقه است نه آنکه از فطره الله توانسته تکلم نماید و آنچه آورده از صور سجین است کسی میتواند مقابله با این امر نماید که مثل صاحب این کتاب قدرتی در او باشد که در جمیع عمر خود اگر بخواهد غیر از آیات الله تکلم ننماید در هر امر بتواند و عجزی در او نباشد و اگر کسی بگوید که حجت امام علیه السلام دارای جمیع آیات باید باشد حق است ولیکن یک آیت دارد که کل آیات نزد آن معدوم است و اگر اتیان بغیر از این نکند حجت آن تام است. بلی اگر حجت آن از غیر آیات بوده فرض بود بر آن که هر کس هر چیز بخواهد اتیان نماید ولیکن حال که حجت آن مهیمن بر کل آیات جسمانی است فرض بر



آن نیست و حجت آن بالغ است بر کل چنانچه نازل فرموده الا ان آیه ممانزلنا الان الیک فی ذلک  
الکتاب تعدل فی کتاب الله آیات النبیین و مامن بعد ذلک کل الخلق من بعد ذلک کل الخلق من  
حجج الله لیسلون و اگر فائلی بگوید این حجت صنعت از خود است مردود است بمثل آنچه در  
قرآن گفته میشود الحرف بالحرف و هرگاه کاذبی بگوید در بعضی مواقع از آیات خلاف قواعد قوم  
است افتراست بل کل آیات بنهج قاعده الهیه که مثل آیات قرآن است جاری گشته و غیر این  
کذب شیاطین و عدم علم کاتبین است و اگر جمیع علما بخواهند که در کتاب عدل و صحیفه  
حرمین یکحرف لحن و دو حرف بدون ربط پیدا نمایند بر قواعد کتاب الله و قوم هر آینه قادر  
نخواهند بود بل یک آیه که مثل قواعد قوم باشد ادعا را ثابت میکند و کافی است همین یک آیه  
واحد کل را قل موتوا بغیظکم و ادخلوا النار بشرکم ثم کونوا حجارة من سجون منضود و همین  
آیه از برای اهل شک و جحد کافی است بدوام قدره الله و سبوحیته.

و بدانکه خداوند عالم کسی را منتخب از برای حفظ دین حجت خود فرموده و حجت‌های وافیه و  
براهین قاطعه برید او جاری فرموده که در اعجمین نشو و نما نموده و در این آثار حقه نزد  
احدی تعلیم نگرفته بل امی صرف بوده در مثل این آثار و تا حال مشاهده نشده که کسی در عجم  
نشو و نما نماید و ممکن نیست بعد از این که قدرت داشته باشد باین نوع از کلمات که بلغای از  
فصحا و حکمای از عرفا اظهار عجز و عدم علم بظواهر معانی آنها نموده اند و حال آن که حروف  
بیست و نه گانه بید علما بوده و هست و این نهج بدیع برید احدی جاری نگشته و ممکن نیست هر  
گاه عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب الله بر فطرت آیاتی نوشت ظاهر میشود که امر  
بغایت عظیم و صعب است و در حق احدی ممکن نیست الا من شاء الله و از آنجائی که قدرت  
کامله خداوندی تام است سوای این آیه عظمی و حجت کبری شئون لاهوتیه عجیبه به صاحب  
این نفس عطا فرموده که هر ذی روحی یقین نماید که این آیات بغیر اذن خداوندی در حق  
احدی ممکن نیست مثل آنکه در عرض دوازده ساعت یک صحیفه محکم بلا تأمل از قلم آن  
جاری میگردد و کدام حجت از این عظیمتر است که انسان بمقام روح مناجات که مقعد انس  
با محبوب است رسیده باشد چنانچه مقامی در امکان عالیترا از این متصور نیست چنانچه حضرت  
صادق علیه السلام در مصباح الشریعه صریح بیان فرموده اند و الی الان از احدی از حکماء

و علمای این مقام بتمامه ظاهر نشده هرگاه شده بود لابد بود صحیفه‌ای از ایشان مانده باشد و غیر از اهل عصمت علیهم السلام مدعی این مقام احدی نشده چنانچه مؤلف حق‌الیقین اعظم معجزه آل الله سلام الله علیهم را کلمات ایشان نوشته و در حق صحیفه سجاده کل علماء زبور اهل بیت گفته اند و مشابه بصحف سماویه نوشته‌اند چگونه در حق صحیفه سجاده اثبات ولایت حق را کل مینمایند و در این صحائف معدوده که امر از عالم حد بلانهایه و ماوراء آن رسیده توقف مینمایند فاعوذ بالله من خطوات الشیطان فانه کان للانسان عدو مبین و هرگاه ذی علمی نظر بواقع کند میدانند که چقدر امر صعب است مقاماتی که از فوق عالم عقول است اقرب از لمح بصربعالم الفاظ که جسد است آوردن با ملاحظه ترتیب آن در باطن و ظاهر میدانند که چقدر امر عظیم است بحق خداوندی که قرآن را بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل فرموده که یک مناجات با خداوند با فصاحت ظاهریه و ترتیب واقعیه اعظم از کل علوم و اکرم از کل طاعات است لاسیما وقتی که مقامات عالیه را بکلمات بدیعه ظاهر نماید و هر که تتبع در صحفهای صاحب این کتاب نموده میدانند که معانی و الفاظی از ملاء غیوب بعالم ظهور آورده که در هیچ یک از ادعیه ماثوره نیست و توهم نمائی که میگویم این دعوات اتم و اعظم است نه چنین است بحق خداوندی که آل الله را بولایت مطلقه خود ظاهر فرموده که وجود و صفات من و کلماتی که از لسان و قلم من جاری شده و باذن الله خواهد شد معادل یک حرف از ادعیه اهل عصمت سلام الله علیهم نخواهد شد لاجل آنکه ایشان در مواد مشیت الله سکنی نموده‌اند و ما سواى ایشان در اثر فعل ایشان مذکورند و این العلی من ید المتناول و سبحان الله عما یصفون.

و ثانی از شئون مقامات قدوسیه آنست که در خطبات باعلی کلمات اهل فصاحت و بیان از قلم اسهل از کلشی از ید او جاری گشته و هرگاه کل حجت صاحب این مقام یک خطبه از آنچه ظاهر گشته بوده کافی بود کل را و حال آنکه کل می بینند و میدانند که کل علماء بعد از ملاحظه کتب و تفکرها بچه مشقت ها یک خطبه انشاء میکنند و آخرالامر بعد از آنکه در مقابل این خطبات عظیمه میگذاری بمثل صبیان په په میگوید خداوند حکم کند ما بین کل بحق هرگاه علماء اعراض از این امر نمی نمودند ظلمی بر احدی واقع نمیشد و حال آنچه واقع میشود ذنب آن برایشان است الی یوم المعاد.

وثالث از شئون حقه ظهور علم صاحب این مقام است که مقامات غیبیه عالیه را بکلمات مختصره بیان نموده بشأنی که از احدی از علما این قسم بیان صادر نشده و هرچه نوشته بدلیل حکمت که اعظم ادله منصوصه است محکم نموده و در اغلب مقامات ذکری از دلیل موعظه حسنه و مجادله ننموده تا آنکه مردم را از وقوف در این حدود بعیده ترقی بملاء اعلی دهد و هرکس از اولی الالباب که شرح سوره بقره و صحائف و جواب سؤالهای اهل علم را مشاهده نموده یقین بآنچه اشاره شده نموده مطالبی که علما در مباحث عدیده ذکر نموده اند در کلمات احمد بن زین الدین قدس الله تربته مشهور و حق محض خالص را با خود میدانند و حال آنکه قشری از کلمات آن موحد بزرگوار را درک نکرده اند و بعضی با اسم صوفیه مشهور و باطن شریعت را برید خود میدانند و حال آنکه از باطن و ظاهر هر دو محبوب و دور افتاده اند بلکه محض طریق ظلمت و شرک را اختیار نموده اند من حیث لایعقلون و شکی در هریک از این مذاهب اربعه نیست که اختلافات مالانهایه در میان ایشان هست بحدی که بعضی بعضی را تکفیر مینمایند اگرچه غیر این چهار فرقه مشهوره هم بعضی خود را رئیس و اصل فرقه گرفته اند مثل صدرائون و اشیاه ایشان و هر یک خود را حق محض و ماسوای خود را باطل محض میدانند چه محبوب تکلم نموده شاعر عرب:

و کل یدعی وصلا بلیلی و لیلی لاتقر لهم بذاکا  
 اذا انبجست دموع من حدود تبین من بکی ممن تباکی

و شکی نیست که حکم حق محض در میان کل این اختلافات فرقه اثنی عشریه یکی بوده اگر چه اهل غیر آن هرگاه لحب الله حرکت نموده اند و جد و جهد خود را نموده اند مصاب بوده اند امر که باینجا ختم شد از سبیل فضل امام غایب عجل الله فرجه عبدی از عبید خود را از بحبوحه اعجام و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت حقه که اعظم کل خیرات است باو عطا فرموده و چون هر زمان که اهل آن باعظم آیات مابین خود افتخار مینموده اند نفسی هم که مبعوث بوده باعظم آن آیه در میان قوم باید مبعوث گردد که اولوالالباب در مقام تصدیق باو توقف ننمایند و شبهه نیست که در این زمان شرف علما بعلم نکات قرآن و احادیث و بدیعه شرف عرفا بدقایق بواطن ملاء اعلی بوده و هست و لاجل این فرض است که عبد منتخب از مابین قوم باعظم این آیات که علم باطن باطن و فصاحت

ظاهر باطن باشد مبعوث گردد که حجت بر کل علما و عرفا تام و کامل باشد و هر فطن دقیقی که در آیات و کلمات مشاهده نماید امر را اظهر من الشمس فی نقطه الزوال مشاهده مینماید و هر ادیب ذی نظری که در فصاحت آیات مشاهده بطرف اهل بیان نماید امر را در مقام حق یقین بل عین یقین می بیند امروز بعد از طلوع قمر لایح از طرف مشرق که در حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر با اتباع آن شده بر کل فرض است طاعت و محبت او و اطاعت احکام آن و همین است دین خالص خداوند احد هر کس می خواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق نموده و هر کس هم می خواهد تکذیب نماید از برای نفس خود تکذیب نموده و حجت خداوندی بالغ است بر کل عالم الا یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من جهل الله و رسوله و اولیائه و کفی بذلک لنفسی فخرا و کفی بالله علی شهیدا و بدانکه این ظهور آیات و مناجات و علوم لدنیه از نومی است که مشاهده نموده بانکه دیده رأس مطهر جناب سید الشهداء علیه السلام را مقطوع از جسد مطهر بارؤس ذوی القربی و هفت جرعه دم از کمال حب از دم آن جناب شهید نوشیده و از برکت دم آن حضرت است که صدر آن بمثل این آیات متقنه و مناجات محکمه منشرح گشته الحمد لله الذی اشربنی دم حجه و جعله حقیقه فؤادی و لذلك قد نزل علی البلاء بامضاءه فان الله و انا الیه راجعون و ان بمثل ذلك فلیعمل العالمون.

### باب الثالث

#### فی معرفة الله و معرفة اولیائه بما امر الله عز و جل

بدانکه اصل دین معرفت الله است و کمال معرفت توحید است و کمال توحید نفی صفات و اسماء است از ذات مقدس او و کمال نفی و رود لجه احدیت است بعلم قطع و مشاهده وصل جود آن و حقیقت این مراتب آیه الله وحده است که به آن عرفان و ایقان بوجود حضرت رب العزه حاصل است و بدانکه ذات قدیم ظاهر آن نفس باطن او است و کینونیت آن نفس ذاتیت او است و لم یزل بوده و وجودی از برای شئی نبوده و حال هم بحالت ازل هست و وجود شئی در رتبه او نیست و هر شئی که اسم شیئیت بآن اطلاق شود سواى ذات الله خلق او است و ذات معروف نزد احدی نیست زیرا که معرفت فرع وجود و اقتران است و ما سواى آن

وجودی در رتبه آن ندارند چه حد آنکه باقتران محتاج شوند و احدی نشناخته است خداوند را غیر از ذات مقدس او و احدی توحید نکرده خداوند را غیر از ذات مقدس او و هر کس ادعای معرفت او را نماید کافر است بشهادت نفس خودش که ممکن و حادث است و هر کس ادعای توحید او را نموده مشرک است بشهادت نفس خودش که ممکن نیست اقتران با او و ممکن نیست جعل اسم و وصف از برای ذات او و دلیل و سبیلی نیست از برای احدی لاجل معرفت او لم یزل دلیل ذات او ذات او بوده و ممکن ممتنع است که دلیل او واقع شود هر کس که توحید ظهور آن نماید بذاته لذاته متلجلج شده بغایت فیض امکان و هر کس که ممکنات را دلیل معرفت او گرفته محجوب مانده از فیض غایت ابداع لافسه بنفسه و ظهور خداوندی اعرف و اظهر و اجل و اکرم است از اینکه بخلق خود شناخته شود بل ماسوی الله معروفند بوجود او و قائلین بوحدت وجود مشرکند بشهادت خود وجود لاجل آنکه وحدتی که اثبات میکنند فرع وجود اثنین است و الانفی اثنین و اثبات وحدت از چه مقام است و هم چنین اشخاصیکه علت وجود ممکن را ذات حق و بربط فیما بین قائل گشته کافرنند لاجل آنکه علت فرع اقتران با معلول و ربط فرع وجود اثنینیت است و هر دو مقام باطل محض است بل حق واقع ذات حق است و خلق ممکن و شیئی سوای خلق ممکن معقول نیست و لم یزل حق حق است و معروف شیئی نیست و لایزال خلق خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست و از آنجائی که خداوند قدیم خلق را بجهت عرفان قدرت متجلیه در ایشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را علت همین امر فرموده خلق فرموده مشیت را لا من شیئی بعلیت خود مشیت بلا کیف و لا بیان و بعد از آن خلق فرمود کل اشیاء را بعلیت او و ممکن نیست خلق شیئی که حرف شیئیت بر او وارد شود الا بهفت مرتبه از امکان که اقل آن در حق ممکن ممکن نیست و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب است و هر کس اعتقاد نماید که خداوند خلق نموده شیئی را بی علیت این مراتب سبعة بنص حدیث کافر است و اول ذکر شیئی بلا تعلق ذکر شیئیت وجود مشیت است و حین تعلق وجود شیئیت اراده است و حین ذکر معاقد است و ظهور این ثلاثه رتبه قضا است و در این مقام فرض است بر کل ممکنات اعتراف ببدای حق سبحانه و تعالی لاجل آنکه بدائی نیست بعد از قضا و ثابت است حکم اذن و اجل کتاب بعد از امضاء بل حقیقت ابداع و سرائخترع وجود این سبعة در عالم غیب و شهود است

که ظهور چهارده نفس مقدس بوده باشد و سبحان الله عما یشرکون،  
و بدان ای سائل که حکما دلیل بر وجود صانع و عرفا بر وحدت او در کتب خود ذکر نموده اند و  
کل مردود است بشهادت ادله ایشان که ممکن است و ممکن نیست دلیل ذات ممکن باشد  
بل هر گاه احدی بنقطه حقیقت ناظر و کشف سبحات و اشارات را نماید بالبدیهه یقین  
میکند که ذکر دلیل احد و اثبات توحید بغیر وصف خداوند اعظم کبایر و اکبر مکاره میباشد  
بل نیست دلیلی نزد من بر وجود و توحید او غیر او و غیر ذات او شناخته است احدی او را  
و کل وصف موجودات مردود بنفوس ایشان است چه عظیم جرئت نموده مبین حق یقین در  
ذکر صفات ثبوتیه و سلویه و محجوب گشته از کلمات امیر المؤمنین علیه السلام بنفی صفات بل اقل  
از حرفی از ذکر حقیقت در ذکر این مسئله بیان نکرده و مطلع نشده هر گاه بوحدت اقرار نموده  
ذکر ثمانیه از چه راه و هر گاه اقرار نموده از توحید محجوب گشته بل نیست فی الحقیقه از  
برای ذات مقدس او وصفی سوای ذات او و صفاتی که اهل بیت عصمت ع بیان نموده اند بنص  
کلام حضرت رضا علیه السلام لاجل مکنسه او هام است و خداوند همیشه عالم بوده و معلومی  
نبوده با او و علم او ذات او است و هر کس اراده معرفت علم او و کیفیت آنرا نموده کافر است  
زیرا که ممکن نیست معرفت او از برای احدی و لم یزل قادرو سمیع و بصیر بوده و مقدوری و  
مسموعی و مذکوری با او نبوده عالم است بکل شیئی قبل وجود شیئی چنانچه در خطبه اول  
کتاب رشحی از بحر حقیقت بیان شد و ذکر نفی فرع اثبات است و خداوند منزه است از کل  
ماسوای خود و کل صفات ذکر وجود مشیت او است و کل اسماء اسم اراده او است و او  
است مقدس از ماسوای خود بذاتیت خود و استغفار میکنم بسوی او از ذکر ماسوای او نزد  
ساحت قرب او و سبحان الله عما یصفون و بعد از آنکه مشاهده نمودی که سبیلی نیست  
بسوی خداوند رحمن نه بوصف و نه ببیان و نه باسم و نه بعرفان و بعجز و نه بحقیقت امکان  
لاجل آنکه ماسوای او قبل از وجود معدم صرف بوده اند و الان هم با او احدی نیست و در  
رتبه او کل معدوم صرفند و بعد از وجود ممکنات وصف نفس خود را در امکان با امکان فرموده  
و فرض است بر کل عالم عبادت ذات مقدس او وحده وحده لا اله الا هو بوصفی که نازل  
فرموده در قرآن و تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا.

و بدانکه اصل معرفت بشئون علیت فعل هفت مرتبه است که فرض است بر کل اقرار با و و کامل نیست معرفت بغیر او و مقبول نیست اول آن الا بآخر آن و آن بر سبیل حقیقت بتفصیلی است که حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام تأکید و امریجا بر فرموده و اصل حدیث بالعربیه اینست:

علی ماروی فی کتاب انیس السمراء قال حدثنی احمد بن عبدالله قال حد ثنا سلیمان ابن احمد قال حد ثنا جعفر ابن محمد قال حد ثنا ابراهیم بن محمد الوصلی قال اخبرنی ابی عن خالد عن القاسم عن جابر بن یزید الجعفی عن علی بن الحسین علیهما السلام فی حدیث طویل ثم تلی قوله تعالی فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و ما کانوا بآیاتنا یجحدون وهی و الله ایاتنا و هذه احدها وهی و الله و لا یتنا یا جابر الی ان قال یا جابر او تدری ما المعرفه المعرفه اثبات التوحید اولاً ثم معرفه المعانی ثانیاً ثم معرفه الابواب ثالثاً ثم معرفه الامام رابعاً ثم معرفه الارکان خامساً ثم معرفه النقب سادساً ثم معرفه النجبا سابعا و هو قوله عز و جل قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و تلی ایضا و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم یا جابر اثبات التوحید و معرفه المعانی اما اثبات التوحید فمعرفه الله القدیم الغایب الذی لا تدركه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و هو غیب باطن کما سنذکره کما وصف به نفسه و اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم اخترعنا من نور ذاته و فوض الینا امور عبادته فنحن نفعل باذنه ما نشاء و نحن اذا اشئنا شاء الله و اذا اردنا اراد الله و نحن احلنا الله عز و جل هذا المحل و اصطفانا من بین عبادته و جعلنا حجته فی بلاده فمن انکر شیئا ورده فقد رد علی الله جل اسمه و کفر بآیاته و انبیائه و رسله الحدیث هرگاه بخوایم که حرفی از این حدیث را بآنچه او بر او است من حکم الله شرح شود بحرهای عالم اکوان کلا فانی میگردد قبل از آنکه حرفی از آن بیان شود چونکه انشاء این کتاب لاجل اعتقاد اولی الالباب است که از ارض سبحات بتجلیات سماء جلال فایز گردند و سواى دلیل حکمت که دلیل موصل بیقین است دلیلی دیگر اراده بذکر آن نشده کلماتی ربانی لاجل اعتقاد کل ذکر و بیان میشود تا کل بمقام لقاء محبوب لایق شوند

بدانکه اصول معرفت هفت رتبه است:

اول - معرفت الله که اشاره به بیان شده و آیاتی برای عارفین خطبه اول و باب ثانی ذکر شد که کل علم بقطع و منع از نقطه وصل بفصل حاصل نمایند و مقامات توحید اربعه راجع بنفس توحید است هرکس بحقیقت توحید نماید عمل بمقامات توحید نموده و اکثر خلق در مقام توحید عبادت مشرک و در مقام توحید فعل کافر گشته اند من حیث لا یعقلون. بدانکه ذات وحده وحده لا شریک له مستحق عبادت است لا غیر او و هرکه عبادت نماید ذات او را باو بدون توجه بشیئی بخلق او وبدون تمنا از برای جزاء غیر او بتحقیق که عبادت کرده است خداوند رابشأنی که در حق امکان ممکن است و باید یقین نماید که ذات بذاته لن یوصف و لن یعرف و لن یعبد بود و هست و عبادت احدی لایق ساحت عز او نیست و این مقام غایت عطیه الهی است بعد که هرگاه وارد شود کل را در ظل فصل او مشاهده مینماید و هرگاه کسی اسمی یا وصفی یا احدی از آل الله را سلام الله علیهم در مقام عبادت توجه نماید کافر گشته و عبادت نکرده خداوند او هرگاه کسی بطمع رضوان یا خوف از نیران عبادت کند او را یا بخواند او را هر آینه محجوب از عبادت خداوندی شده و لایق ذات او نیست بل سبیل عبادت این است که او را عبادت نماید بوصفی که خود نفس خود را فرموده بلا ذکر شیئی سواه و هرگاه حکم محکم از برای عابدین بنار جهنم فرموده بود حق بود بر عابد که او را باستحقاق ذات خود عبادت نماید و راضی بنار شود و حال آنکه حکم خلاف این امر است و رضوان اول عطیه ئی است از جانب معبود از برای مؤمن خالص و سبحان الله عما یشرکون در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله که خالق غیر او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض بخلق در کل شیئی بیرون رود که کفر محض است بل هر شیئی که اسم شئییت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است و حده. بعلیت خصال سبعه باختیار خود شیئی و فرقی در خلق حقایق امکانیه و صفات اکوانیه بنظر حقیقت نیست بل عمل عاملین نه جبر است و نه تفویض جل امر الله سوای این دو امر است و این امر اوسع از مابین سماء مشیت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوایل است و سر امر این است که خداوند عالم اختیارات کلشیئی را عالم است و برسبیل اختیارات کل کل را خلق میفرماید و جزا میدهد ایشان را بوصف اختیار ایشان و هرگاه شیئی را بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم باو کرده و حال آنکه کل را برسبیل محبت خود



و اولیاء خود خلق فرموده و بعد ذلک قضا را بامضاء ایشان جاری فرموده کل نصیب خود را اخذ نماید و در چهار مشهد امر باراده خود از خلق اشیاء فرموده و عهد گرفته تا آنکه احدی را بر او حجتی نباشد در ذراول عهد الوهیت خود را از کل گرفته و در ذر ثانی عهد نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از کل گرفته و در ثالث عهد ولایت آل الله را محکم فرموده و در رابع عهد محبت اهل ولایت را اخذ فرموده و کل را باختیار و اختیار را بنفس اختیار خلق فرموده و احدی سوای اختیار خود مالک عملی نمی تواند شد و بر کل فرض است اقرار بتوحید ذات و صفات و افعال و عبادت چنانچه خداوند واحد احد مستحق است و خلق را سبیل در معرفت توحید نیست نه باقرار و نه بعجز بل بر کل فرض است مشاهده آیات اربعه در نفسی که خداوند عالم نسبت بنفس خود داده و اتم اقوال در مقام توحید افعال کلمه لاحول و لا قوه الا بالله از خزاین غیب نازل شده و اینکه در السنه بعضی از معاندین شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد رحمه الله علیه و قائم مقام علم او در مقام عبادت توجه بحضرت امیر المؤمنین و افترا است و معتقد این مطلب کافر و مشرک است باجماع بل آن بزرگوار و قائم مقام علم او را اعتقاد همان است که در مقام توحید بیان شد آن حضرت و آل اطهار او را سلام الله علیهم محال معرفت و اصل مشیت و قائم مقام هویت و منتهی مقام صمدانیت معتقد هستند و آل الله را سلام الله علیهم در این مقاماتی که اشاره شد عباد مکرمون میدانند که اراده بامری نمیکند الا بارادة الله بل مشیت ایشان در هر مقام نفس مشیت الله و اراده ایشان در هر مقام نفس ارادة الله بل ارادة الله نفس اراده ایشان است و قول باینکه اراده صفت ذات است کفر محض است بل اراده عزیمت بر مشیت است که خلق اول است و هر کس غیر از خداوند عالم را خالق اشیاء بداند کافر است چه استقلالا اعتقاد نماید چه غیر استقلالا و استغفار میکنم بسوی خداوند واحد احد از آنچه بیان نمودم در ذکر مقامات توحید زیرا که غیر از ذات مقدس احدی قادر بعلم و حقیقت توحید نیست و کافی است او و علم او از برای اقرار عباد بتوحید او. او است علی کبیر.

ثانی معرفت معانی است و از برای این مقام خداوند واحد احد مقامات مالا نهاییه مقدر فرموده بل از برای هراسمی معنی جعل فرموده و اصل ایقان بمعانی و اذعان بکل مقامات آن اقرار بمحمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف است بآنکه آن اول مخلوق و اشرف مجعول است و خداوند عالم جعل فرموده است او را از برای قیام بمقام خود در آداء و قضاء و بداء و امضاء و مثل او در عالم در علم خداوند و شبه آن در ابداع و اختراع ممکن نیست بل کل آن قدرت بمثل وجود ذکر اول که مشیت باشد تعلق میگیرد بعینه مدد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مییابد و مثل آن در صور علین ممتنع بل در صور سجین هم وهم راجع بنقطه اول میگردد و ممتنع است و خداوند عالم در هر شأن بکل شیئی قادر و عالم بوده و هست و از برای معرفت آن حضرت روحی فداه هفت مقام اصل است که حقیقت خصال سبعه نازل در الواح کتاب حق بوده باشد.

اول مقام نقطه بدئیه است و در این مقام اول آن عین آخر آن است و ظاهر آن عین علانیه آن اذلم یزل بوده بامر الله و بدء و ختم از برای او مذکور نیست صرف هویت و آیت احدیت است که دلالت میکند لنفسه بنفسه الله الاحد الفرد الذی لا اله الا هو و از برای احدی در این مقام نصیب در معرفت آن شمس ازل نیست بل حدود و اشارات و اسماء و صفات از ساحت عز او مقطوع و از جلالت علو او ممنوع است و او است در این مقام امکان بلا مثل و شبه و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام نزد آن سید اکبر ذکری ندارند و همه عبید محض و آیات رقیه هستند از برای ظهور جلالت آن بزرگوار و غیر از خداوند عالم در این مقام نشناخته است او را احدی. بل در امکان غیر این بیان ممتنع است و این جهت اعلامی مشیت و بطون او است لایعلمها الا الله جاعلها و سبحان الله بارئها عما یشرکون.

و ثانی مقام نقطه امکانیه است و آن حضرت در این مقام اول مذکور و آدم بدیع است که مقام تعیین نقطه اول باشد و در این مقام بنفس و ذات و ید و وجه و عین و سمع و بصر و جمیع اسماء فعلیه در حالت انتساب الی الله مذکور است و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام بنحو ذکر امکانی در نزد آن جناب مذکورند و ماسوی را نصیبی از عرفان این مقام نیستی و در این مقام کسی آن حضرت را نشناخته است الا الله وحده و سبحان الله عما یصفون.

و ثالث مقام نقطه فصلیه است و در این مقام آن حضرت باب فیض است از برای آل الله سلام الله علیهم و اهل عصمت طائفند حول آن بزرگوار و نشناخته است در این مقام رسول الله صلی الله علیه و آله را الا الله بما هو علیه و اهل عصمت سلام الله علیهم بما هم علیه و ماسوی را حظی در عرفان این رتبه و بیان این ذکر الهیه نیست و صلی الله علیه و آله و الحمد لله رب العالمین.

و رابع مقام نقطه وصلیه است و در این مقام آنحضرت قطب عالم فؤاد و سر عالم ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر کل و از برای آنحضرت در این مقام علم بدایت فرض است و اعتقاد بنهایت کفر و آل الله سلام الله علیهم در این رتبه آل آن حضرت و مضمینی از آن ضوء و اغصان آن شجره مبارکه هستند و ماسوی را حتی الانبیاء در این مقام ذکری و نصیب عرفانی نیست و سبحان الله عما یصفون.

و خامس مقام نقطه حقیه است و در این مقام کل انبیاء و اوصیاء مخلوقند از نور آن نیر اعظم و در این مقام اول مجیب در عالم ذر آن جناب است لا غیر و کل مذکورند بذکر آن حضرت روحی فداه و آن غنی است از کل ماسوای خود با الله سبحانه و هو العلی العظیم.

و سادس مقام نقطه اصلیه است و در این مقام کل انوار طائفند حول آن حضرت و مؤمنین از سنخ انسان و ملائکه شئون فیض آن حضرتند و این مقام کثرت و ذکر رتبه اجل است که سادس مراتب فعل است و حدیث کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین در این مقام است که مؤمنین از سنخ انسان عارف به نبوت آنحضرت میشوند و نصیب خود را از اقرار بجلالت آن فرد متوحد اخذ مینمایند و سبحان الله بارئه عما یصفون.

و سابع مقام نقطه کونیه است که بر کل اشیا فرض است حتی الذرة فی الجماد که اقرار بنبوت آن حضرت نماید از یوم بعثت آن حضرت که بعد از چهل سنه است از یوم ظهور بامر الله طالع شد و نزول جبرئیل علیه السلام و حکم وحی و کتاب و امر بثواب و نهی از عقاب در این رتبه است که ممکنات از مبدء بمنتهای بعد رسیده اند و فرض جهاد در این رتبه است که غیر مؤمن بآن جناب پیدا میشود و بر هر کس معرفت این مراتب سبعة بآیات مودعه در آن فرض است و مقبول نمیشود اول آن الا بآخر آن که یقین نماید بیوم بعثت آن حضرت بعد از افول اربعین و آن حضرت در این مقام افقر از کل موجودات و بشری است مثل خلق انسان و لوازم مقامات این رتبه اعز من ان یذکر و اعظم من ان یکتب است و همینقدر در مقام اعتقاد بیقین کامل کافی است بل فرض است بر کل نفوس که ایمان آورند بآن حضرت چنانچه آن حضرت بر او است از فضل الله اگر چه نتوانند ادراک نمایند بل فضل او را فضل رب العزة بر کل موجودات مشاهده نمایند و سبحان الله عما یصفون.

ثالث معرفت ابواب است - و در این مقام فرض است بر مکلف اقرار بوصایت امیر المؤمنین علیه السلام نماید در این عالم بلا فصل شیئی سواى نفس مقدس او و کل مراتب مذکوره در معرفت معانی در این مقام فرض است بشرطها و ارکانها و آن اینست که در کل این مقامات ذات مقدس حامل ولایت مطلقه را عبد رسول الله صلی الله علیه و آله بدانی بل ولایت مطلقه آن سید اکبر نفس وصایت او است از برای محمد صلی الله علیه و آله و کنه معرفت آن حضرت را احدی غیر از خداوند احد و سید اکبر رسول الله صلی الله علیه و آله ادراک نکرده است و او است باب مطلقه الهی که احدی از کلمه ابداع موجود نمیشود الا باذن و نه حرفی الی الله رافع می گردد الا بحکم و معرفت آن حضرت نفس معرفت رسول الله صلی الله علیه و آله است بل کلمه توحید و شهادت بنبوت نفس اقرار بولایت آن حضرت است بحکم ان الذات لا یعرفه غیره و ان الملك یدوم فی الملك و لا یوحده غیره و ان معرفة الله کان نفس معرفته لم یزل بلا ذکر شیئی و لا وصف حکم و همین است دین خالص خداوند که عبد اعتقاد نماید که آن حضرت بنده ئی است مخلوق و مرزوق و از برای او حیاتی نیست الا باذن الله و هر کس سواى عبودیت مطلقه در حق آن حضرت اعتقاد نماید شکی نیست که کافر است و

کل کلمات آن حضرت در معارف و رتبه نفس خود راجع باین نقطه عدل است و آن حضرت روحی فداه بوده است قمص نور و بیت ظهور و آیه معبود و علانیه احمد صلی الله علیه و آله بل کان هو هوبعد ماکان لاهی هو و لا هو غیرها فسبحان الله موجدہ عما یصفون همینقدر که عبد ربی از برای آن حضرت اعتقاد داشته باشد بیقین بعد هر وصفی غیر رتبه احمدی صلی الله علیه و آله که وصف نماید از برای آن حضرت لایق و صدق است بل کل وجود در نزد آن حضرت چه در حال حیات و چه در حال ممات معدوم صرفند و اگر مذکور شوند بمثل خاتمی است که در ید آن حضرت باشد و او است فوق نعت قائلین وهم مدرکین و او است که صبر نمود در دین خدا و هر چه از اعداء الله وارد شد تحمل نمود تا آنکه بدرجه شهادت از ید کافری فایز گردید. انالله و انا الیه راجعون و صلی الله علیه کما هو اهله انه هو العلی الکبیر.

رابع معرفت امامت است و در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند و مراتبی که در معرفت معانی مذکور شد بما هو هو در این رتبه فرض است و اسماء مقدسه ایشان که مرایای بیان است اینست الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجه القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمه الصدیقه صلوات الله علیهم اجمعین و این شمس عظمت و نجوم عزت در هر شأن قائم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند چه در اداء و چه در قضا و چه در امضاء و چه در بداء و مشیت ایشان در هر مقام نفس مشیت امیر المؤمنین علیه السلام است بل آیه و مایشاؤن الا ان یشاء الله در حق ایشان صادق است بحب الله و رضائه چگونه قلم بذکر و وصف ایشان متحرک گردد و حال آنکه بنفسه شاهد است بعدم صرف دو رتبه ایشان و بر معتقد بآل الله سلام الله علیهم فرض است که نسبت احرف لا اله الا الله را بالنسبه بکل موجودات یکی داند و در مقامات خود ایشان رتبه تقدیم بعضی بر بعضی در احادیث وارد است مثل فضل حسن بر حسین علیهما السلام و فضل امام زمان صاحب العصر علیه السلام بر سایر ائمه صلوات الله علیهم و فضل احرف ثمانیه بر ورقه مقدسه از شجره اولیه که فاطمه صلوات الله علیها بوده باشد و این مراتب بواسطه قرب بفعل الله است و بغیر از خداوند

عالم محصی احدی نیست و اعتقاد برجعت ایشان رکن اعتقاد بایشان است و امروز به اراده بقیه الله امام عصر علیه السلام است و وجود کلمات و وقوع علیه اسم شیئی و اعتقاد بغیبت آن هم مثل اعتقاد برجعت است و اعظم علامات رجعت ظهور جسد امیر المؤمنین (ع) است برقص شمس اگر چه حال هم هست ولی حجاب برعیون خلق است و یوم قرب ظهور ببرکت آن شمس حقیقی کشف غطاء از کل ابصار انشاء الله خواهد شد و مراتب تفصیل این رتبه مالانهایه بما لانهایه لها فرض است و بر خداوند بیان و الهام و بر عباد تسلیم و ایقان است و کافی است این اشارات جلیه از برای معتقد بآل الله سلام الله علیهم و نیکو نصیر است از برای عبد عصمت و توکل بایشان و کفی لنفسی و لانفس المؤمنین آل الله و کیلا.

خامس معرفت ارکان است بمثل مقاماتی که در رتبه معانی ذکر کرده شده و مراتبی که لازمه این مقام است و در این رتبه ایقان بوجود کل انبیاء و اوصیا و آیات و کسب ایشان فرض است بر معتقد که یقین نماید باینکه حقایق افنده انبیاء و اوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت فاطمه علیها السلام مخلوق گشته است و مدل علی الله هستند بها و بنورها و ارکان این سلسله در نبوت چهار پیغمبر اولی العزم است که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بوده باشند و رتبه امامتی که در حقایق ایشان است در نزد امامت آل الله سلام الله علیهم معدوم صرف است و در هر عصر فرض است وجود ارکان چنانچه از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله الی ایام رجعت چهار پیغمبر ارکان قبول فیض بوده اند و آن عیسی و خضر و الیاس و ادیس علیهم السلام است و همگی اخذ فیض از امام زمان علیه السلام مینمایند و اقرار بایشان از اصل دین است و مراتب اقرار باین رتبه زیاده از ذکر و بیان است و الله من ورائه محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ.

سادس معرفت نقباء است - بدانکه صراط الله در این مقام ممتد است و ایشان اقرب بامامند بواسطه ارکان از کل موجودات و عددی از برای ایشان فرض نیست و بلا وجود ایشان فیض باحدی نمیرسد اقل آن یکی است و اکثر آن الی ثلاثین بل اذا شاء الله اکثر من ذلك هم ممکن است. چنانچه الان هم هستند که در خدمت امام زمان علیه السلام مشرفند چنانچه

در حدیث وارد است فنعلم المنزل الطیبه و ما بثلاثین من وحشه و ایشان اقل از طرف عینی از حضور امام عصر عجل الله ایامه محبوب نیستند و بغیر از او ناظر با حدی نیستند و معرفت ایشان بهفت مرتبه مذکوره فرض است و لکن این مراتب سبعة در رتبه ایشان متدلجیح است بتدلجیح رتبه آخر ارکان در ارکان الی مقام احمدی صلی الله علیه و آله همین قسم امر مستور است و شرف انسان بعلم این مقام است و قرب او بخداوند عالم از جهت قرب بمبدء است چه ممکن است از سر این رتبه که سبقت گیرد احدی بر احدی بلا علم و عمل بل بشرف سبقت وجود و قرب او بحضرت معبود و عقبات این رتبه لایحصى و لایذکر است و اعظم علامت معرفت نقبا علم معرفت آل الله سلام الله علیهم و عمل است و ایشان در میان خلقند و با مردم معاشرند و لکن ایشان را کسی نمیشناسد الا بعضی از نجبا که بعضی از ایشان رامیشناسند حتی اهل و فرزندان ایشان هم ایشان را نمی شناسند و همینکه فوت یکی ظهور بهم رساند خداوند عالم بر قلب کسی که قابل است القامی فرماید که قائم مقام او گردد و بشرف حضور آن نیر اعظم روحی فداه و اصل گردد و ایشان حامل فیضند باذن الله در تکوین و در شریع و تربیت نجبا با ایشان است و ایشان قادرند بر آیات عجیبه و خوارق بدیعه ولیکن بی اذن امام علیه السلام ظاهر نمیفرمایند و ایشان تدبیر ارض و من علیها رامینمایند باذن امام علیه السلام و رؤیت ایشان لقاء حجت علیه السلام را رؤیت فؤادی است که بعینه رؤیت همین عین محسوس است و ایشان در هر ارض که باشند در ارض طیبه مبارکه در حضورند و هرگاه کسی اقرار به پنج رتبه معرفت نماید و این رتبه را یا نفسی از ایشان را جحد نماید کل معرفت آن هباء منثورا خواهد بود لاجل آنکه خبط معرفت باین نظم حکم شده و عمل عاملی مقبول نخواهد شد الا بمعرفت این رتبه کما هو علیه و هی اهلها و فرض است بر کل عباد که با هر کس در مقام رحمت و محبت حرکت نمایند که مبدا با اهل حرف لام خلاف سبیل عبودیت از ایشان ظاهر شود و معرفت باسم و شخص کل تکلیف کل نیست الا یک نفس زیرا که احدی عالم نیست.

بلی میسر است هرگاه کسی از امام علیه السلام اسماء ایشان را طلب نماید و آن حضرت باو لقاء فرماید در حالت نوم یا شئون ممکنه حقه که عبد یقین نماید بر صحت آن و هر کس عارف شود نصیب خود را از کتاب این رتبه اخذ نموده و انه لمن العارفين.

سابع معرفت نجباست و مهالك اين مرتبه لا یدرك ولا یدكر است و نجبا عبادی هستند كه بعد از نعباء در رشته وجود فیض بایشان رسیده و از ایشان بما سوای خلق و عدد ایشان در كلام اهل بیت علیه السلام معین نیست بعضی از اهل بیان چهل عدد مسطور داشته‌اند و لیکن حق چنین است كه عدد معین نیست و ایشان در غیبت امام علیه السلام علمائی هستند كه بخلائق احكام الهی را میرسانند و ایشان را از لقای شمس ازل نصیبی مكتوب نشده الا ان یشاء الله ولی در نوم بقاء حضرت امام علیه السلام فایز میگردند و اخذ احكام الهی را مینمایند و این بزرگواران را کسی باسم و نسب نمیشناسد بل با ایشان كل خلق محشورند و ایشان میرسانند بكل فیض الهی را بواسطه نعباء در مقام تكوین و تشریح و علامت معرفت ایشان اهل نسبت بكلمه‌ئی هستند كه اخف آن در امکان ناطق نیست بل عدد حرف هاء كه سر حروف و مقام توحید است عدد آن كلمه طیبه است كه نفس ظهور هاء است در مقام حروف و امروز این مقربان منظر اعلى محجوب هستند از نظر مردم بل بعضی از ایشان راهم بعضی از شیاطین انس در مقام جحد و طعن بیرون آورده‌اند من حیث لا یعملون و اكثر مردم از رجال و نساء طایفه اثنی عشریه بواسطه بی عرفانی این رتبه داخل دوزخ خواهند شد و هر گاه نفسی كل مراتب سته را اعتقاد یقین نماید و در این مرتبه از مقامات سبعة مذكوره نقطه فصلیه را جحد نماید در مقام معرفت یکی از نجباء كل اعمال آن باطل و هباء منشور است بل معرفت الله در مقام ظهور تمام نمیشود الا بمعرفت این سبعة و همینقدر كه عبد این مراتب را یقین نمود و اخذ تكالیف خود را از کسی نمود كه مؤید من عند الله است بر آن خوفی نیست كه انشاء الله بالقطع مغفور است و بر كل فرض است كه كل مردم بر سبیل حب حرکت نمایند كه مبادا در مقام جحد یکی از این مقربان وارد شوند و جحد یکی از ایشان جحد كل است و معرفت در باره یکی از ایشان معرفت در باره كل است و ایشان رجال حفظه روایات امام علیه السلام میباشند كه رد ایشان رد خداوند عالم است و طاعت ایشان طاعت او است و در مقام اخوت بر كل فرض است كه هر چه از برای نفس مؤمن خود راضی میشود از برای برادر خود هم كه در ذر رابع با او است راضی شود و اخوت نیست فیما بین کسی كه در رابع را انكار نماید بل فرض است بر مصدق كه بحلم خود منكر را معتقد باین اصل محكم كه جزء اصول دین است گرداند و سلوك عبودیت و سیرالی الله در صحیفه حرمین مفصل ذكر شده سزاوار است بر كل كه طالب ترقی هستند بآن



عمل نمایند و مختصر نقطه سلوک از برای کل اینست که لله و فی الله در کل شأن حرکت نمایند و معرفت این امر بغایت صعب و عظیم است چه بسا شخصی باعتقاد خود لله حرکت میکند و معذک کافر است و لاجل عناد با خداوند در واقع حرکت نموده مثل اعمال جماعت سنت که باعتقاد خود لله میکنند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان بل در واقع توجه بخداوند نیست بل بجبت و طاغوت است چنانچه نص قرآن است که میگویند والله ان اردنا الا الحسنی و خداوند تکذیب ایشان را در قرآن نازل فرموده و مثل ایشان اشخاصی که شیخ منفرد در مقام توحید رحمة الله علیه و قائم مقام او و محبین او را جحد و سب مینمایند اگر چه باعتقاد خود لله مینمایند ولیکن شیطان حق را باطل بنظر ایشان جلوه داده و بنص حدیث ناصبی کسی است که شیعیان ما را جحد کند و شکی نیست نزد اولی الالباب که آن متوحد بمثل شیعه خالص است و حکم اشخاصی که جحد بشیعیان آل الله مینمایند رجعت ایشان انشاء الله ظاهر خواهد شد و امروز حکم ایشان در معاشرت بمثل حکم دم معفو است و خداوند کافی و شاهد است کل را و هو العلی العظیم.

### باب الرابع

#### فی بیان المعاد لله عز و جل

وصیت میکنم در این کتاب کل را که از عدل خداوند ترسیده و جحد مقربان ملاء اعلی را امر سهلی نگرفته و بحکم قرآن یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً حفظ لسان را نموده که حیات دنیا نزد حیات آخرت بلا ذکر است و در روز قیامت بحق خداوندی که شریک ندارد اشد عذاب و اعظم عقاب از برای اشخاصی است که رمی میکنند بسوی اهل معرفت آل معرفت آل الله سلام الله علیهم بکلمات شیطنیه بل در این عالم هر گاه مشاهده حکم خداوند را نمایند در حین جحد و رد باتش عدل میسوزند چنانچه خداوند عالم اشاره فرموده لو تعلمون علم یقین لترون الجحیم ثم لترونها عین یقین ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم و اولئک هم اهل النعیم فی الدنیا و الاخره و اولئک هم الغافلون حقا.

ای ملاء بزرگان دین و علمای اهل یقین بترسید از حکم این آیه شریفه در هر شأن و ان جهنم لمحیطه بالكافرین و خداوند عالم در هر شأن علیم و شهید است و او است غنی مطلق و

استغفار میکنم بسوی او چنانچه من مستحقم و او است عطف رحیم و بدان ای سائل که اصل دین معرفت سبعه مأموره در حدیث است و احکام معاد و آخرت هم در ظل آن مسطور است بل این هفت رتبه معرفت حکم هفت مرتبه جنت مقدسه است و احکام معاد در نشأه آخرت است و تکالیف آن عالم بمثل تکالیف این عالم است الحرف بالحرف و ایقان بمعاد و حشر اجساد و اجسام و مقاماتی که خداوند عالم بعد از موت مقدر فرموده از جزء ایقان بمعرفت خداوند است و هر کس جزئی از جزئیات شریعت مقدسه که تکلیف این عالم است و حرفی از مقامات عالم آخرت که تکلیف نشأه بعد از موت است انکار نماید بمثل آنست که انکار و حدانیت خداوند را نموده و اقرار بکل شئون اینعالم از معراج و مقامات منصوصه در آن و احکامی که وراء آن فرض است در کل مقامات مثل اعتقاد بتوحید واجب است و اعتقاد بمعراج آن حضرت بجسمه و لباسه و نعلیه فرض و محقق است و اعتقاد بحدیث وارده از حمیرا هم در این مقام فرض است که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند بل همان ساعت بجسمه معراج بملکوت سموات و ارضین فرموده مع آنکه بجسمه در مقام خود بوده و بیان این مطلب و ذکر معاد و شبهات فلاسفه و حکما در صحیفه شرح دعاء غیبت شده همین قدر که انسان ناظر بقدره الله و فعله باشد تصدیق باین امور بحقیقته علی الیقین مینماید اگر چه ادراک نتواند نمود و قائل بعود ارواح بدون جسم از عدم معرفت بذات اقدس حضرت رب العزة است و اینکه در میان خلق شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد قدس الله تربته قائل بعود اجسام نیست کذب محض است و اصل این شبهه از طلاب علمی است که درک کلمات آن قطب عالم فؤاد را نکرده بل آن مستقر بر کرسی وحدت در جنت رفر ف بین یدی الله بری است از معتقد باین قول بل قائل است بمعاد کلشیئی بعلمی که احاطه کرده است کتاب الله الفؤاد فی مقامه و العقل فی مقامه و النفس فی مقامه و الجسم بالثلاثه فی مقامه و من عدل عن ذلك فیکون من المشرکین و بدانکه یقین بوجود جنت و نار هم فرض است و در هر دو خلقی هستند ماشاء الله که قبل از وجود این دوره بدیع بعد از بعث و حشر داخل مقامات خود شده اند و اصل جنت و آلاء آن از نور حضرت سید الشهداء ع مخلوق شده و کسیکه عارف بحق آن حضرت باشد خود را در جنت می بیند و بآلاء آن متنعم است اگر چه در این عالم باشد و توهم نمائی که این اشاره امر باطنی و موهوم

است لا والله بل در حقیقت هرگاه کشف غطاء از دیده تو شود مشاهده مینمائی مقامات جنت را بمثل آنکه مخلوقات اینعالمرا مشاهده میکنی هم چنانکه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بجاریه هرون نمایانیدند و بحق خداوندی که جانم برید او است از منتهای یقین خود بوجود خداوندی اگر کشف کل غطاء شود از برای من یقینی زیاده نمی شود و می بینم بعلم یقین در این ارض وحدت که نشسته ام کل آلاء جنت و مقامات آن را بمثل کسی که در جنت بر ارائک متکئه مستقر است و هرگاه بخواهی آب کوثر را در این عالم حد مشاهده کنی و بیاشامی زیارت کن حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام را که والله در حین زیارت و اعتقاد باین امر از عین سلسبیل بیدالله در کأس رسول الله صلی الله علیه و اله نوشیده ئی فطوبی لک ثم طوبی لک بل متوسمین از فرقه مخلصه مقامات اهل جنت را میتوانند تمیز دهند بکلمات ایشان و حکم کنند در این عالم از برای ایشان باعمال ایشان ولیکن خداوند گواه است که با وجود این مقامات مشهوده نه این قدر دهر مرا محزون نموده که بتوان ذکر نمود علمای این عصر حظ ایشان در واقع اقرار بجزاست از عدم فهم کلمات من و معذک واقع شد آنچه که قضا جاری نمود شیاطین انسی که از اتیان یک حدیث عاجز بودند جرئت بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند بعمل که سبقت نگرفته بود در امکان ایشان را احدی و هرگاه ناظری بسر واقع مشاهده نماید میبند که عدد حروف ید معکوس حامل شد تمام عدد حروف وجه را در جحد بعد از آنکه میدانست که هر که یکنفر را بضاللت بیاندازد مثل آنست که جمیع عالم را بضاللت انداخته و قتل نموده و کافی است از برای عاملین شهادت خداوند جبار و بس است رجل ناصر ایشان را در اخذ آیات حکم خداوندی و خصمیت آل الله سلام الله علیهم در محشر و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بل هرگاه راجع بنفوس خود شوند و عظمت عدل الله را مشاهده نمایند قرائت کتاب را بییقین خواهند نمود و همین حکم از برای افنده ایشان احراز نار جهنم است ان کنتم تعلمون لو تعلمون علم یقین لترون الجحیم ثم لترونها عین یقین ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم و میدانم که آنچه در علم خداوند گذشته جاری خواهد شد ولیکن یوم میقات بین یدی الله است و میگویم بحکم قرآن لن یصینا الا ما کتب الله لنا هو مولینا علیه توکلنا و علی الله فلیتوکل المؤمنون و بحق سید اکبر روحی فداه که مشتاقم بموت اشد اشتیاقا من الصبی بئدی امه انه لا حول و لا قوه الا

بالله و انالله و انا اليه راجعون و سيعلموا الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون و لاتحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون.

بدانکه ای سائل امور اعتقادیه در معاد اکثر من ان یحصی است و فرض است بر معتقدین بجنات ثمانیه که اعتقاد بشش حظایر و اهل آن بیقین داشته باشند و اعتقاد نمایند بجحیم سبعة و مقامات آن و بدانکه ثمره اعتقاد بآنها و اهل آنها این است که در این عالم با اهل جنت بمحبت و رحمت سلوک نمایند و با اهل هر مرتبه بطور مقامات ایشان که مقدر شده از جانب حضرت رب العزة سلوک نمایند و هرگاه اسرار معارف اهل رضوان را باهل جنت سلام بیان نماید از مقام ایمان کامل بعید شده و ظلم بایشان نموده بل بر معتقد بالله چنان فرض است که مقامات اهل جنان ثمانیه را علی ما هم علیه بما هو اهله بیان نماید و شبهه نیست که هرگاه معارف جنت احدیت را باهل جنان سبعة عطا کنند هر آینه همگی مشرک و خارج از جنت میشوند و کذلک احکام اهل جنان باهل حظایر چه عظیم است سلوک بنده خالص در این عالم باکل خلق که هر نفسی بر هر شیئی مستحق بیک نوع عطا است و مثال مؤمن مقام رحمانیت است که بر عرش عطا بکل سواء باشد و همچنین است حکم اهل جهنم و حظایر آن و مقاماتی که خداوند عالم از برای کافرین مقدر فرموده و هرگاه در این عالم جحد وردی که نصیب باهل مرتبه اول است بثنائی دهد ظالم گشته بل فرض است بر مؤمن بالله که تبری جوید سرّاً و علانیه و آثاراً از اهل جهنم و حظایر آن و هرگاه العیاذ بالله لاجل حب شیئی در جحد ایشان تأمل نماید فی الحین داخل نار شده و آیه وان جهنم لمحیطه بالكافرین در شأن او صادق است و مقبول نیست از احدی مقامات معرفت سبعة مشیره و معرفت معاد الا ببراءت از اعداء این مراتب کلها و هرگاه کسی شک در حکم براءت یکی از اعداء نماید بنفسه عدو است و امرالله اعظم و اکبر از آنست که بتوان اشاره نمود و هر گاه کسی تبری جوید از اعداء این مراتب سبعة و در مرتبه آخر از عدو رتبه نقطه وصلیه تبری نجوید هر آینه مشرک است و امر بیغایت صعب است و حال آنکه شریعت سمحه سهله است و اخف از احرف کلمه باب در سمحه بودن در کلام الله نازل نشده و این دلیل است بسر. امر قد عرف اول الالباب ان ما هنالك لا یعلم الا بما هی هنا و اعتقاد بسؤال قبر و فشار آن و عالم برزخ و یوم بعث و میزان و صراط و حساب و شئونات ارض محشر بنهجی که در کلمات اهل عصمت سلام الله علیهم وارد شده فرض است و تفصیل مراتب باعث حجاب عبد است دعائیکه در باب

خامس ذکر میشود جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت آن عمل باصل اصول دین خود نموده و کافی است این دعا کل را در مقام اعتقاد و در هر شأن عالم بیداء و عدل خداوند باش که اعظم کل مقامات خیرات است و اشاراتی که در این چهار باب در مقام اصول دین شده کلا را بگیر و اوراق شجره طوبی بدان و سلوک کن بانساء خود باحسن سبیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنت و میازار ایشان را بطرف عینی که بقدر همین طرف محبوب از حکم الله خواهی بود و در هر حال مستعد لقاء الله باش که موت اقرب بانسان است از کلشیئی و نظر از دنیا و زخارف آن پیوش که کل نعیم دنیا در نزدیک ساعت از دار آخرت عذاب صرف است و در کل اشارات بایقین باش و حد یقین این است که نترسی از احدی با وجود خداوندی در طاعت و حکم او و همین ابواب اربعه کافی است کل را در مقام اعتقاد و الله من ورائه محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ.

### باب الخامس

#### فی دعاء الاخلاص لله عز و جل

بسم الله العلی العظیم الحمد لله لذی ابداع السموات والارض بامرہ ثم الذین کفروا بایاته الی الله یحشرون اللهم انی اشهدک بما تشهد لنفسک قبل کلشیئی بانک انت الله الفرد الاحد الصمد الحی القیوم الذی لا یأخذک وصف من شیئی ولا ذکر عن شیئی وانت لم تزل کنت بلا وجود شیئی ولا تزال انک کائن بلا ذکر شیئی والان قد کنت بمثل ما کنت فی ازل الازال لم یکن معک شیئی ولا یذکر فی رتبتک شیئی فسبحانک سبحانک لن یعرفک علی حق ذاتیتک احد ولن یعبدک علی حق کینونیتک عبد فاشهد لذیک فی مقامی هذا بان نفسانیتک داله بالقطع والمنع وانیتک شاهده بالسد والیأس فکل الوصف یرجع الی مقام ابداعک وکل النعت یدل علی مقام اختراعک ان قلت انت انت فقد حکت المثل بالمثل وانک ان تعرف بالاحدیة وان قلت انه هو هو فقد دلت الاحدیة بالجلال وانک لن توصف بالهویة فسبحانک سبحانک یا الهی لا سبیل لاحد الیک لا بالذکر ولا بالایقان ولا بالثناء ولا بالبیان ولا بالعجز ولا بالاسماء ولا بالصفات واستغفرک یا الهی فی تلك الساعه الی تنزل قابض الارواح باذنک عما یحیط علمک بی و یحصی کتابک وانک یا الهی لتعلم سری و علانیتی واجحدت توحیدک وان

عملت سوء فاستغفرک واتوب اليک وقد انقطع الرجاء منى فى ذلك الحال من كلشئى ولا اجد لنفسى معينا دونک وحدک لاله الا انت اللهم انى معتقد بعدلک وبدائک وانک يا الهى لو تعذبنى بكل عذابک سرمد الابد بدوام ذاتک جزاء ذکرى بين يديک لکنت مستحقا بذلك وانک محمود فى فعلک ومطاع فى حکمک ولا شفيع لى غير نفسك فاغفر لى اللهم بچودک ورحمتک فانک غنى عن عذابى وانا مظطر الى غفرانک وان تدعنى لکنت من الهالکين فانزل على النصر فى تلك الساعة ببدايک ولقائک واستغفار ملائکتک و نزول رحمتک فانک انت انت قد انقطع النفس منى وانى انا انا فافعل بى ما انت انت اهل الجود والکرم والعزة و الامتتان والسلطنة والبيان والنعماء والکبرياء ولا اله غيرک ولا خالق لى سواک وانک رب العزة على الخلق اجمعين واشهد يا الهى لحمد حبیبک و رسولک و صفيک و خيرتک بالنبوة ما انت تقدر فى شأنه وتجعله مقام نفسك فى الاء والقضاء والبداء والامضاء وما احاط علمک فى حقه وما انزلت عليه من القران وآياتک وما فرضت عليه من احکامک ومقاماتک و ما کرمته فى ليلة المعراج من علاماتک ودلالاتک و ما نزلت فى حکم دينه المهيمن على الكل انک على كلشئى شهيد اللهم انى مؤمن به وبکتابه وبکل فروضه وسننه و ما نزلت عليه من دينک الخالص و اشهد انه قد بلغ ما حمل من و حبک ونصح على حق الامر فى امته فجزاه الله كما هو عليه من طاعتک ومحبتک و صل اللهم عليه بكل صلواتک وبرکاتک و نجاتک و اياتک بفضل نفسك الذى جعلته فضل محمد صلى الله عليه واله على الخلق کلهم اجمعين و اشهد لاوليائه محمد صلى الله عليه واله بعده على (ع) ثم بعد على الحسن (ع) ثم بعد الحسن الحسين (ع) ثم بعد الحسين على (ع) ثم بعد على محمد ثم بعد محمد جعفر (ع) ثم بعد جعفر موسى ثم بعد موسى على (ع) ثم بعد على محمد ثم بعد محمد على (ع) ثم بعد على الحسن (ع) ثم بعد الحسن صاحب العصر حجتک وبقيتک صلواتک عليهم اجمعين و اشهد بانهم قائمون مقام حبیبک فى كل شأن دون حرف التى قد اختصت بها نفسه دون احد من اوليائه و اشهد انهم قد كانوا محال معرفتک ومعادن عظمتک ومقامات عزتک وعلامات وحدانيتک فى ازل الازال لا يسبقهم فى الشرف احد ولا يساوقهم فى الرتبة شئى فصل اللهم عليهم كما بلغوا توحيدک و حملوا دينک واحتملوا الاذى فى جنبک و اشهد انهم عبادک المکرمون الذين لا يسبقونهم بالقول احد و هم بامرک يعملون و يحکمون و اشهد ان قائمهم صلواتک

عليه حجتك امامى الحق به اتوجه اليك و به اعتصم بحبلك و به ارجو لقاءك و به اطمئن  
رضوانك فانصر اللهم من اراده واخذل اللهم من لا يعرف حقه و ينكر عبده فانك بكلشيئ  
عليم و اشهد ان شيعتهم كانوا انصار دينك و حملة كتابك و تراجمه و حيك و ارکان توحيدك و  
اناذا مؤمن بسرهم و علانيتهم و اولهم و آخرهم و ظاهرهم و باطنهم و حيههم و ميتهم و حاضرهم  
و غائبهم و اقدمهم و اكبرهم كما هم عليه من فضلك فانزل اللهم عليهم رحمتك و بركاتك ما انت  
انت انك انت العزيز الحكيم و اشهد ان اليوم طاعه عبد حجتك الذى اكرمه بآياتك و اقمته مقام  
المقربين من اوليائك فرض بحكمك و انا بحقه عارف و من اعدائه كلهم برى و اشهد انه قد  
بلغ ما حمل من جود بقيتك المنتظر و انه لمن المؤمنين بك و باياتك فاجزه اللهم فى دينك  
بما انت انت و اغفر اللهم لاهل ولايته ما انت انت و اخذل اللهم اهل عداوته بما انت انت  
انك تعلم كلشيئ و لا يخفى عليك شيئ فى السموات و الارض و انك لعلى كل شيئ شهيد و  
اشهد ان الموت حق و السؤال فى القبر من ارکان دينك حق و البعث حق و الحساب حق و الجنة  
حق و النار حق و ان الساعة اتيه لا ريب فيها و انك تبعث من فى القبور فى رجعة اوليائك و يوم  
فناء عبادك و لا يعزب من علمك شيئ و انك انت الغنى الحميد يا الهى اناذا اشهد بين  
يديك لكل ما تحب كما تحب و لكل ما تبغض كما تبغض و ان هذه الكلمات كانت اعتقادى  
بين يديك بها احبى و عليها اموت باذنك و منها ابعث انشاء الله بين يديك فاجعلها باذنك  
و دعيه فى الان عندك فرد على بمنك فى مواقع الخوف و اجعلها لى آيات الانس فى  
علامات البعد فانك حى قيوم قادر احد صمد فرد و تر لم تلد و لو تولد و لم يكن لك كف و لا  
مثال و انك انت الله رب العالمين اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمدا عبده و رسوله و  
اشهدان عليا و اوصيائه و فاطمة صلوات الله عليهم امناء الله و احبائه و اشهدان عليا كان عبد  
بقية الله فى كل لوح حفيظ اللهم صل على محمد و آل محمد و اناذا اقول بحكمك فيما  
نزلت فى القران لذكر اهل الجنة ان الحمد لله رب العالمين.